نگاه

جوانمرد و آزاده و نیکنام

مصطفی ایزدی

● جوانمردی، آزادگی و نیکنامی، واژه‌های عزیز و ارجمندی هستند که پیوسته، قدر و مرتبت انسان را تا سطح والای انسانیت بالا می‌برند، به‌گونه‌ای که اگر در فردی از بنی‌آدم متمرکز شوند، درجات والا آن فرد را به نمایش می‌گذارند. آزادگی از روح بلند انسان برمی‌آید، جوانمردی از رفتار انسان بروز پیدا می‌کند و نیکنامی برایند رفتار آدمی در پرتو آزادگی و جوانمردی صاحبان معرفت است.

در میان آدمیان، افراد بلندهمتی یافت می‌شوند که با مطالعه در احوال آنان، ایمان می‌آورید که با همه وجود در راه نیک‌بختی و سرافرازی هم‌نوعان خود کوشیده‌اند و جوانمردانه و سلحشورانه گام در مسیر اعتلای کسانی گذاشته‌اند که از سوی ستمگران و حق‌ستیزان مورد ظلم واقع شده‌اند.

در جریان مبارزات مردم ایران به رهبری امام خمینی علیه حکومت پهلوی، انسان‌های برجسته‌ای پدیدار شدند که اگر آنان را در ردیف بزرگان عالم بشریت قرار دهیم، سخن به گزاف نگفته‌ایم؛ انسان‌هایی که به اندیشه برتری باور داشتند و برای گسترش این اندیشه، قهرمانانه و بی‌باکانه وارد کارزاری دیرپا شدند و در کوره مجاهدت‌های بی‌امان چنان پخته شدند که گویی در بالاترین سکوی شرافت؛ همان‌جایی که تا رسیدن به درجات والا یک پله بیشتر نیست، استقرار یافته‌اند. با چنان شناختی که از مبارزان و مجاهدان راه آزادی و استقلال ایران و ایرانی و منادیان اسلام راستین وجود دارد، شایسته است برای افزایش آگاهی‌های نسل‌های جدید و آینده، صاحبان فهم و قلم و دلسوزان عرصه معرفت و سیاست، همت کنند و برگ‌های تاریخ معاصر ایران را با به‌نمایش‌گذاشتن زیبایی‌های زندگی تلخ و شیرین آنان، زینت بخشند، چراکه آنان با گرفتن مزد همه آزادگی و جوانمردی خویش، به شهادت رسیدند و دستشان برای همیشه از این دنیا کوتاه شد و اکنون در گمنامی تاریخی قرار دارند و حق این است که بازشناخته شوند.

در رخداد غم‌انگیز هفتم تیرماه ۱۳۶۰ که از سوی خشن‌ترین مخالفان نظام نوپای اسلامی، وابسته به سازمان منافقین صورت پذیرفت، جمعی از مقامات بلندپایه و کارگزاران جمهوری اسلامی به شهادت رسیدند، اما قدرت و نفوذ مقتدرانه رهبری انقلاب که در اختیار بنیان‌گذار جمهوری اسلامی بود، باعث شد که ارکان حکومت همچنان پایدار و مقاوم به راه خود ادامه دهند. در میان شهدای آن حادثه بی‌مانند، چهره‌های تأثیرگذار وجود داشتند که اگر تا امروز زنده بودند می‌توانستند بسیاری از گرفتاری‌های موجود در ایران اسلامی را برطرف کنند یا از بروز بخش زیادی از ناهنجاری‌ها جلوگیری کنند، اما صد افسوس که گذاشتند و رفتند و جامعه و... را از اثرات خود محروم کردند. از جمله دکتر سیدمحمد حسینی‌بهشتی که بعد از آن رخداد، شهید مظلوم لقب گرفت و نیز حجت‌الاسلام‌والمسلمین استاد محمد منتظری. وصف این دو بزرگوار و سایر بزرگوارانی که در جریان اقدامات تروریستی منافقین در سرچشمه تهران به لقاءالله پیوستند، در یک مقاله و دو مقاله و چند یادداشت میسر نیست، اما می‌توان یکی را انتخاب کرد و شخصیت او را از ابعاد گوناگون توصیف کرد.

در میان شهدای گران‌قدر هفتم تیرماه ۶۰، جوانمرد و آزاده‌ای وجود داشت که در شأن و منزلت او و در شناساندن شخصیت والا و زندگی آموزنده او، آن‌گونه که باید و شاید اقدامی صورت نگرفته است. این مرد پرتلاش و دوست‌داشتنی کسی نبود جز شهید عباسعلی ناطق‌نوری؛ انقلابی‌ای متدین و سلحشور و نماینده واقعی مردم شهرستان نور و محمودآباد در دوره اول مجلس شورای اسلامی.

۳۵ سال پس از شهادت شهید عباسعلی ناطق‌نوری، بنیاد شهید انقلاب اسلامی با انتشار نشریه ویژه‌ای به بازتعریف زندگی و مبارزات شهید عباسعلی ناطق‌نوری پرداخته است. مطالعه این نشریه ابعاد تحسین‌برانگیز مردی که ۴۶ سال بیشتر عمر نکرد، اما همانند صد مرد صدساله خروشیده و آموخته و آموزش داده و مبارزه کرده، به دیده خواننده می‌آید. در این یادداشت که به مناسبت هفتم تیر و به یاد شهدای همه مظلومان آن حادثه، به‌ویژه شهید عباسعلی ناطق قلمی شده، گوشه‌هایی از فعالیت‌ها و منش و روش نماینده راستین مردم شریف بخشی از خطه مازندران، که از زبان دوستان و اقوام و هم‌رزمان آن شهید جاری شده منعکس می‌شود. یادآوری می‌شود که آگاهی‌های این یادداشت از نوشته‌ها و گفت‌وگوهای این نشریه؛ یعنی ماهنامه «یاران شاهد» بهمن‌ماه ۱۳۹۵ گرفته شده است.

از ولادت تا شهادت

عباسعلی، روحانی‌زاده روستای بیلاقی اوزکلا، در بخش بلده شهرستان نور به سال ۱۳۱۴ خورشیدی دیده به جهان گشود. این دومین پسر و سومین فرزند حاج شیخ ابوالقاسم، دوره کودکی‌اش را در زادگاه خود سپری کرد و هنوز به مدرسه نرفته بود که همراه پدر و مادر خویش به تهران آمد و در پایتخت کشور مقیم شد. عباسعلی در این شهر به مدرسه رفت و دوره ابتدایی را با موفقیت به پایان برد. این دوره، اولین و آخرین دوره‌ای بود که او در مدرسه روزانه گذرانده است.

ادامه در صفحه ۱۹

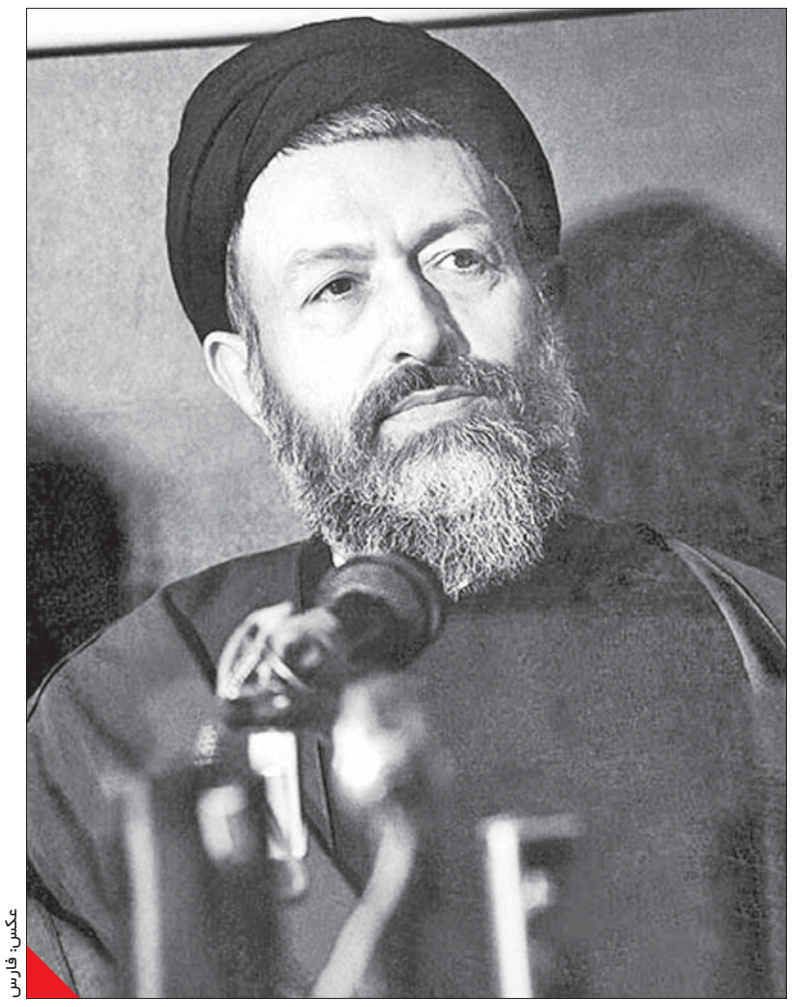

عکس: فارس

فرزندان بهشتی از پدر می‌گویند

خبرآنلاین در سالگرد شهادت شهید بهشتی، میزگردی با حضور سه نفر از فرزندان شهید بهشتی برگزار کرده است. علیرضا بهشتی، محمدرضا بهشتی و ملوک‌السادات بهشتی درباره زندگی پدر گفته‌اند. بخش‌های مهم این نشست در ادامه می‌آید:

محمدرضا بهشتی: ترسیم مرحوم شهید آیت‌الله بهشتی به عنوان یک رهبر سیاسی یک ترسیم کاملا یک‌جانبه است. شهید بهشتی در وهله اول یک اندیشه‌ورز است که بخش عمده‌ای از زندگی‌اش را در عرصه اندیشه‌های اسلامی به سر برده است و در آن میدان تلاش کرده که خودش را به یک شناخت خوب برساند. ثانیا او فردی بوده است که در عرصه‌های اجتماعی قبل از اینکه لزوما به عنوان یک چهره سیاسی وارد عرصه سیاسی شود، فعال بوده‌اند. ایشان از کسانی بودند که با اندیشه‌اش زندگی کرده است بنابراین فکرش در زندگی‌اش بازتاب دارد. نتیجه این موضوعات این است که یک نوع آمیختگی بین اندیشه‌ها و باورها و آرمان‌ها با زندگی عملی از همان ابتدا در زندگی ایشان وجود داشته است... مرحوم بهشتی معتقد بود کسانی می‌توانند پا به میدان اجتماعی بگذارند که درون خانواده توفیقی داشته باشند. ما هیچ جا با تحکم پدرم روبه‌رو نمی‌شدیم. به‌خصوص درباره فضای دینی ایشان تحکم نمی‌کردند. اینها نشان‌دهنده یک ظرافت و هوشمندی است در اینکه فرد توانسته است مناسبات سالمی را در خانواده برقرار کند. این موضوعات نشان‌دهنده این است که مرحوم شهید بهشتی تعادل خوبی را بین خانواده و فعالیت‌های سیاسی خودشان برقرار کرده بودند... حتی ایشان روز جمعه را مخصوص وقت‌گذرانی با خانواده قرار داده بودند. در روز جمعه به کارهای خانه مثل باغچه‌کاری مشغول بودند و البته پختن غذا هم در روز جمعه نوبت ایشان بود. حتی این موضوع باعث شده بود عده‌ای گلایه کنند که چطور آقای بهشتی در روز جمعه تلفن خانه‌اش را می‌کشد! حتی این موضوع به یک روزنامه هم در اوایل انقلاب کشیده شد که شخصی گفته بود این آقا اصلا انقلابی نبود! ما روزهای جمعه به ایشان زنگ می‌زدیم و جواب ما را نمی‌داد... ایشان با مرحوم مادرم روزهای جمعه به صفائیه قم برای پیاده‌روی می‌رفتند. آن موقع هم بیشتر درخت و باغ بوده تا الان که دیگر تبدیل به ساختمان، پاساژ و مراکز تجاری شده است. آن زمان، این رفتار در قم خیلی غیرعادی بود و می‌گفتند طلبه‌ای پیدا شده که روزهای جمعه با خانمش به صفائیه برای صفا می‌رود! ولی مرحوم بهشتی وقتی این را درست می‌دانست، انجام می‌داد... همیشه می‌گفتند الان وقت پاسخ‌گویی به این من و تویی‌ها نیست. برای ما یک چیز عجیب این بود که مرحوم بهشتی درست متهم به چیزهایی شد که اتفاقا در او نبود! آخر وقتی یک چیزی در یک کسی هست که می‌گوییم هست، ولی درمورد ایشان نبود. مثلا ایشان به داشتن ثروت آن‌چنانی متهم شد. تنها دارایی مرحوم بهشتی همین منزل که الان بازسازی شده و ماشینش بود و دارایی دیگری نداشت. در واقع زندگی متوسط خوبی داشت و معتقد بود اگر بچه‌ها و خانواده بخواهند در زندگی تعادل داشته باشند، باید این‌جوری باشند... حتی یادم است در مجلس خبرگان کسی که ایشان هم در سطح بسیار بالا بود، نوبت سخنرانی می‌خواست و مرحوم بهشتی به عنوان رئیس اجازه نمی‌داد او وسط صحبت‌های دیگران صحبت کند. مرحوم بهشتی یک نظمی داشت و جزء خصوصیات خیلی مثبت ایشان این بود که از فرصت زندگی بیشترین استفاده را به خاطر نظم بکند.

همان‌طور که اشاره کردم تاریخ را معکوس نمی‌نویسند و نمی‌توان گفت چه اتفاقی ممکن بود رخ دهد. اصلا این طرز برخورد با تاریخ یک برخورد اشتباه است. اینکه مرحوم بهشتی می‌بود و ادامه پیدا می‌کرد و اوضاع چطور می‌شد را نمی‌دانیم. یکی از چهره‌های حوزوی را که فرد باسوادی هم هست و از مدرسین بود و هنوز هم در قید حیات است به یاد دارم که نواری از ایشان داشتیم که صحبت کرده و گفته بود «اگر ما از بهشتی در مقابل بنی صدر دفاع می‌کنیم از باب دفع افسد به فاسد است»! یعنی می‌خواهم بگویم حتی در دایره‌ای گفته می‌شد که باید موضع مرحوم بهشتی در مسائل درک می‌شد ولی وقتی می‌بینیم چنین واکنش‌هایی وجود دارد پس نمی‌دانیم چه اتفاقاتی می‌افتاد. اما همان‌طور که گفتم به هر حال یک عنصر اهل فکر و اهل عمل و دسته‌جمعی آینده‌نگری را در کشور بعد از حوادث هفتم تیر از دست دادیم که آثار آن به نظر می‌رسد پیدا بود. جمله‌ای را از مرحوم آیت‌الله موسوی‌اردبیلی نقل می‌کنم. یک بار از ایشان پرسیدم که شما قبل از سال ۶۰ با امام جلسه داشتید، بعد از آن هم داشتید؛ آیا تفاوتی بین این جلسات بود یا نبود؟ ایشان گفت وقتی قبل از سال ۶۰ خدمت امام می‌رفتیم، امام یک رأی بود در جمع ولی رأی محترم، اما بعد از سال ۶۰ و حوادثی که اتفاق افتاد، طوری شده بود که آقایان می‌گفتند برویم ببینیم امام چه می‌گویند و تفاوت این دو، یکی از عمده‌ترین تفاوت فقدان حضور مرحوم بهشتی بود و اینکه امام برای رأی افراد از جمله رأی ایشان احترام قائل بود و به نظرشان می‌رسید که از وزنی برخوردار است. عمق و تجربه‌ای پشت این خوابیده بود که باعث می‌شد مرحوم بهشتی بتواند حضور مؤثری داشته باشد... بله همین‌طور است. به یاد دارم که با مرحوم بازرگان رفتیم و با ایشان مصاحبه کردیم. ایشان وقتی راجع به جلسه شورای انقلاب صحبت می‌کرد، گفت خب، جلسه شورای انقلاب تشکیل شد و رئیس شورای انقلاب هم قرار بود کسی دیگر باشد که نیست ولی با فاصله کمی بالاخره آقای بهشتی طبق معمول شد رئیس! ولی راستش را بخواهید ما بدمان هم نیامد که ایشان رئیس شد، برای اینکه ایشان اهل یک نظمی بود و اداره جلسه طبق حساب و کتابی پیش می‌رفت و بعد جمع‌بندی می‌کرد و روی جمع‌بندی‌ها می‌شد حساب کرد که قرار است به دستورالعمل اجرائی کشور تبدیل شود، آن هم در کشور بحران‌زده‌ای که بعد از انقلاب بود.

می‌گفت که ما هم بدمان نیامد چون بعضی از آقایان حتی برای حرف‌زدن هم نوبت نمی‌گرفتند و صحبت می‌کردند... این را هم عرض کنم که با شهادت ایشان، یکباره فضای جامعه ما برگشت. ایشان فردی بود که در جامعه مورد تردید کاملا جدی و هجمه واقع شده بود. در واقع ترور فیزیکی ایشان، دنباله ترور شخصیتی ایشان بود؛ اول ترور شخصیتی شده بود و بعد عادی به نظر می‌رسید که ترور فیزیکی هم بشود و این کاملا حساب‌شده بود. درست انگشت را جایی گذاشته بودند که اگر اینجا ترور شخصیتی شود، در معرض ترور فیزیکی هم قرار می‌گیرد. می‌خواهم عرض کنم جامعه ما طوری شد که چند روز بعد در معرض این بودیم که افراد می‌آمدند و اذعان می‌کردند که درباره ایشان اشتباه داوری کردیم. این همفکری‌ها در حوزه‌های دیگر هم بود؛ مثلا درباره انتخاب رشته تحصیلی هم مطرح بود. من در آن زمان معدل خیلی خوبی داشتم و می‌توانستم در هر رشته‌ای که می‌خواهم وارد دانشگاه بشوم. در معرض این بودم که دانشجوی پزشکی بشوم یا دنبال علاقه شخصی خودم که فلسفه بود بروم؛ ایشان به من گفتند برو با افرادی که در عرصه پزشکی یا اجتماعی هستند، مشورت کن. ایشان من را سراغ افرادی فرستادند و من رفتم با دکتر پیمان و چند نفر دیگر صحبت کردم. ایشان به من گفتند اگر بخواهی فلسفه بخوانی، آخرسر باید معلم شوی و من از معلمی اصلا خوشم نمی‌آمد. یک نکته دیگری هم در این زمینه گفتند که اگر بخواهی در این رشته درس بخوانی، ممکن است درباره آن چیزی که در باورهایت به آن رسیدی و بین معیشت و زندگی‌ات فاصله بیفتد، ببین می‌توانی در این موقع هم باورهایت را حفظ کنی و هم زندگی‌ات را کنی یا خیر. در آخر به رشته پزشکی رفتم و بعد از سه سال تغییر رشته دادم و همان فلسفه را خواندم... یادم هست یک آقایی بود به اسم محمود جعفریان که در حوزه هنر کار می‌کرد که خانواده بسیار مذهبی داشت؛ اما با توصیه شهید بهشتی، به دانشکده هنرهای زیبا رفته بود و فعالیت می‌کرد. یک روز نزد مرحوم بهشتی آمد و گفت پدر من مدام سر سجاده نشسته است و من را نفرین می‌کند که چرا در حوزه هنر درس می‌خوانم! یادم هست مرحوم بهشتی بلافاصله بعد از شنیدن حرف‌های آن جوان که در حوزه عروسک‌سازی فعالیت می‌کرد، تلفن را برداشت و به پدر او زنگ زد و ۲۰ دقیقه با او صحبت کرد و گفت کار پسر شما کار بدی نیست و ما به چنین افرادی در جامعه نیاز داریم و این هم منافاتی با دینداری او ندارد. بالاخره پدر این جوان با صحبت‌های مرحوم بهشتی متقاعد شد و آن جوان هم کارش را ادامه داد... در این انتخابات از شهید بهشتی سوءاستفاده‌هایی کردند که باید درباره آنها روشنگری می‌شد. هر دو کاندیدای اصلی انتخابات از شاگردان شهید بهشتی در حوزه و دانشگاه بودند که در آن شکی نیست؛ اما اینکه مظلوم‌نمایی کنند مسئله خوبی نبود.

ملوک‌السادات بهشتی: من ساعت‌ها با ایشان بحث می‌کردم و هرگز به منِ دخترشان نگفتند حتما باید روسری سرت کنی یا حتما باید پوشیده باشی یا حتما باید جوراب مشکی بپوشی. هرگز ایشان به من نگفتند چه نوع لباسی یا چه رنگی باید بپوشی. ایشان واقعا به آن کتاب نقش آزادی در تربیت کودکان اعتقاد داشتند؛ یعنی موضوع حجاب را به انتخاب دختر می‌گذاشتند و این خیلی مسئله مهمی بود... ایشان حتی ما را در بسیاری از جلسات همراه خود می‌بردند. من از ۱۰سالگی همراه مادرم به جلسات مختلف مهندسین، پزشکان، بازاری‌ها و مؤتلفه می‌رفتم. یادم هست جلسه‌ای بود که خانم‌ها هم به همراه آقایان حضور داشتند؛ از انتهای اتاق، یکی از خانم‌ها بلند سؤال کرد، پدرم آن خانم را تشویق کردند که سؤالش را بلندتر بپرسد. در آن زمان اگر زنان در جلسات سیاسی شرکت می‌کردند، سکوت می‌کردند و فقط مستمع بودند و کمتر کسی اجازه صحبت‌کردن به زنان را می‌داد. این تشویق باعث شده بود زنانی که اطراف ایشان یا آشنای ایشان بودند، اعتمادبه‌نفس پیدا کنند. من فکر می‌کنم این خیلی مؤثر بود که دخترهای خانواده هم این اعتمادبه‌نفس را پیدا کنند تا در جامعه حضور پیدا کنند... من در یک دوران بسیار بحرانی یعنی در دوران بلوغ، در آلمان بودم. در آنجا پوشیده‌بودن مسئله بود. من یادم هست که در آن زمان، یک لباس کاملا سفید خریده بودم و وقتی ایران آمدم، همان لباس را پوشیدم و یک چادر هم رویش پوشیدم. همه دوستانم تعجب کرده بودند که تو چرا این مدلی آمدی؟ تو چرا کفش سفید می‌پوشی؟!... من یادم هست که در سال ۵۹، من و آقا محمدرضا نزد پدر بودیم و آقا علیرضا هم جبهه بود؛ ما از ایشان پرسیدیم چرا به این سطح از هجمه‌هایی که درباره شما وجود دارد، پاسخ نمی‌دهید؟! آخر شب هم بود و ایشان خیلی خسته بود؛ اما نکته خیلی جالبی گفتند؛ گفتند باباجان می‌دانید همه این هجمه‌ها به خاطر حسادت است! وگرنه من کاری به کار کسی ندارم و وظیفه خودم را انجام می‌دهم. ایشان می‌گفت آن‌قدر زمان ما کم است که نباید فرصت را برای پاسخ‌گویی به تهمت‌ها بگذاریم.... من آن زمان معلم بودم و بین تعطیلی دانشگاه تدریس هم می‌کردم.

حتی دانش‌آموزان من سر کلاس نامه می‌نوشتند که شما ما را ببخشید ما گول این حرف‌ها را خوردیم. حتی بد و بیراه گفتیم، تهمت زدیم. این نامه‌ها از سوی بچه‌های ۱۵، ۱۶ساله بود. من سر کلاس گفتم اگر راست می‌گویید از خودشان حلالیت بطلبید وگرنه الان در این موقعیت بعد از این اتفاق چه فایده‌ای دارد؟

علیرضا بهشتی: آقای بهشتی زندگی سیاسی و اجتماعی‌اش را توأم کرده بود و برای ما این نوع زندگی، زندگی معمولی بود... وقتی آقای بهشتی می‌گوید انسان یک موجود انتخابگر است که باید خودش راهش را انتخاب کند که به راه خیر برود یا به راه شر، درباره خانواده هم همین فکر را می‌کند. من یادم هست که قبل از انقلاب تلویزیون داشتیم؛ درحالی‌که خانواده‌های مذهبی کمتر تلویزیون داشتند... ایشان هیچ وقت ما را کنترل نمی‌کرد که چه چیزی را ببینیم و چه چیزی را نبینیم. گویی این کنترل کم‌کم درون ما رشد کرد که مثلا فلان چیز را می‌دیدیم یا فلان چیز را نمی‌دیدیم و تلویزیون را خاموش می‌کردیم. خود آقای بهشتی از همان زمانی که وارد زندگی شده، شروع به انتخابگری کرده است. آن چیزهایی که احساس کرده خوب است، حفظ کرده است و آن چیزی را که به نظرش بد بوده، کنار گذاشته است... ؛ مثلا آقای باهنر، آقای مفتح، آقای مطهری و آقای طالقانی هم نوع زندگی‌شان شبیه ما بود... .

ادامه در صفحه ۱۹

حاشیه سیاست

کارگاه «آتش به اختیار»

● مؤسسه طلوع حق برگزار می‌کند: کارگاه «آتش به اختیار». در پی توصیه مقام معظم رهبری در دیدار با جوانان دانشجو مبنی‌بر آتش به اختیاربودن آنها در حوزه فرهنگی، مؤسسه فرهنگی طلوع حق کارگاهی به منظور تحلیل آتش به اختیار و با عنوان فرعی «وظایف جوان مؤمن انقلابی» را در دستور کار خود قرار داد. مدرسان این کارگاه چهارجلسه‌ای وحید یامین‌پور، حسین یکتا، حسن عباسی و مهرداد بذرپاش هستند و هزینه آن هم ۳۰ هزار تومان تعیین شده است.

این مؤسسه رسالت خود را «در گذر از غرب‌زدگی فکری و فرهنگی و تفکر در امکان‌های تحقق تمدن اسلامی» تعریف می‌کند. مدرسان این کارگاه همه از حامیان ابراهیم رئیسی در دوازدهمین انتخابات ریاست‌جمهوری بودند و پیش‌تر نیز اغلب آنها در جلسات موسوم به «دلواپسان» شرکت کرده بودند.

حسن عباسی در فرصت‌هایی رسانه‌ای که قبل و در حین تبلیغات انتخاباتی به دست آورد، بارها از لزوم «خشکاندن ریشه لیبرال‌های وطنی» گفت. وحید یامین‌پور نیز همین کار را کرد، با این تفاوت که او مجری صداوسیماست. یامین‌پور تبیین آتش به اختیار را تا برگزاری کارگاه‌ها به تأخیر نینداخته است و برای مثال اخیرا توییت کرد: «شعر میثم مطیعی با شعارهای روز قدس یک تفاوت بزرگ داشت و آن اینکه «تمیز» بود. آتش به اختیار یعنی کار «تمیز» هرچند مدعیان پوچ‌اندیش همیشه طلبکارند».

مهرداد بذرپاش بیشتر با فعالیت‌ها و پست‌های رسمی‌اش شناخته شده است. بذرپاش که دوران دانشجویی‌اش هم‌زمان با شهرداری محمود احمدی‌نژاد بر تهران بود، به‌عنوان رئیس گروه مشاوران جوان شهردار تهران انتخاب شد.

حسین یکتا از رزمندگان دوران دفاع مقدس است که در انتخابات ریاست‌جمهوری اخیر با تمام توان از ابراهیم رئیسی دفاع کرد. به گزارش پایگاه خبری انصاف‌نیوز، حسین یکتا در جمع بسیجیان حامی رئیسی از آنها خواست «۳۰ روز همه کارها رو تعطیل کنید، تو رو خدا وقت بگذارید. این خط این نشون، ریشه‌تون رو می‌خشکونن اگه این‌بار بیان».

هر روز
۶ کودک
مبتلا به سرطان
تحت حمایت محک
قرار می‌گیرند.

«این یک حقیقت تلخ است؛ اما سال‌هاست با مشارکت شما حمایت از همه کودکان مبتلا به سرطان ایران با امید رسیدن به شیرینی سلامتی محقق شده است.»

محک
مؤسسه خیریه حمایت از کودکان مبتلا به سرطان
mahak-charity.org

روش‌های حمایت از کودکان محک:
شماره کارت: ۶۰۳۷-۹۹۱۱-۹۹۵۰-۰۵۹۰
۰۲۱ - ۲۳۵۴۰ #۲۳۵۴۰ * ۷۸۰ *
از اینکه به پیام ما توجه می کنید، سپاسگزاریم.
تلفن بازدید از محک: ۰۲۱-۲۳۵۰۱۲۱۰